عنصر «شخصیت» در مقامات بدیع الزمان همدانی

رضا افخمی عقدا

استادیار دانشگاه یزد

محمدصادق ضرونی*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

(۲۲-۱)

تاریخ دریافت: ۱۰/ ۱۳۸۹/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۳/۱۷

چکیده

مقامات بدیع‌الزمان همدانی یکی از ارزشمندترین آثار قدیم عرب به شمار می‌رود که به سرعت توانست مورد توجه ادبا و حتی عامهٔ مردم قرار بگیرد، چرا که بدیع‌الزمان توانست با خلاقیت و هوش کم نظیر خود برای اولین بار بسیاری از عناصر داستانی نظیر شخصیت پردازی، حادثه، پیرنگ، صحنه، گفتگو، حقیقت نمایی و... را در آنها به کار بگیرد. شخصیت و شخصیت پردازی، محوری‌ترین عنصر داستانی در مقامات و حلقهٔ ارتباطی بین دیگر عناصر داستانی است که در مقامات به مانند دیگر داستان‌های کوتاه به دو شیوهٔ مستقیم و غیر مستقیم بکار گرفته شده است. این مقاله با بررسی و تجزیه و تحلیل شیوه‌های شخصیت پردازی در داستان‌های معاصر به بررسی و تطبیق آن در مقامات بدیع‌الزمان همدانی پرداخته و چگونگی بکارگیری این عنصر در مقامات را از دیدگاهی علمی بیان می‌کند.

با توجه به ویژگی شخصیت‌های موجود در مقامات بدیع الزمان و میزان توانمندی و توفیق وی در استفاده از این عنصر به این نتیجه می‌رسیم که بدیع الزمان با استمداد از ویژگی‌های تودهٔ مردمِ هم عصرش توانسته است، حقیقت نمایی شخصیت‌هایش را بیشتر نماید تا خواننده را وادار کند که بپذیرد شخصیت‌هایی به مانند آنچه که در مقامات می‌بیند، وجود دارد. این شخصیت‌ها نه موجوداتی فرا زمینی و پیچیده‌اند که در نزد خواننده ارتباطشان با واقعیت قطع شود و نه بسیار ساده و تک بعدی که خواننده به راحتی تمامی رفتار و اعمال و گفتار آنها را پیشگویی کند. بدیع‌الزمان با ذکر نمونه‌هایی عینی از اعمال، رفتار و گفتار شخصیت‌ها در مقامه‌های مختلف در این کار چنان موفقیتی به دست آورد که هنوز هم با گذشت حدود ده قرن، کمتر کسی توانسته است یک راوی به مانند «عیسی بن هشام» و یک قهرمان چون «ابوالفتح اسکندری» بیافریند.

واژه‌های کلیدی: مقامات، بدیع‌الزمان همدانی، عنصر شخصیت.

---

* **پست الکترونیک نویسندهٔ مسؤول:** zarouni2011@yahoo.com

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

بی‌تردید داستان‌نویسی همزاد و همراه با شعور انسان‌ها و جوامع بشری پای به عرصهٔ وجود گذاشته است و توانسته نقش مهمی را در زندگی بشر ایفا کند؛ چرا که افکار و اندیشه‌ها را مقبول‌تر نموده و آنها را مؤثرتر القاء می‌کند. تعیین نقطهٔ آغازین برای داستان بسیار دشوار بلکه ناممکن است و شاید عمری به درازای حیات بشر داشته باشد. ادبیات داستانی نیز عمری به کهنسالی داستان دارد و همواره درون و احساس آدمی را بر می‌انگیزاند، داستان زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا خواننده آنچه را که دوست دارد؛ در زندگی واقعی تجربه کند. برخی از داستانها که آمیزه‌ای از خیال و واقعیتند پیوسته با اتکا بر این دو بال نیرومند خود، خواننده را در اوج رؤیاها پرواز می‌دهند تا از بالا بر همهٔ داستان اشراف داشته باشد، در حالیکه خود را وسط داستان حس می‌کند. به هر روی داستان پیوسته با زمان و افزایش قدرت ذهنی انسانها تحول یافت و توانست با توجه به ویژگی‌های مخصوص هر دوره، نوعی جدید بیافریند.

این سیر تحول و تغییر در ادبیات عربی نیز قابل مشاهده است، داستان‌نویسی در میان قوم عرب با خرافات و اساطیر آغاز شد و در ابتدا هدفی جز سرگرم کردن نداشت، در ادامه به شکل حکایت و روایت در آمد که «الأغانی» و «سیرهٔ عنتره» از جملهٔ این حکایت‌ها و روایت‌هاست (فاخوری، ۱۳۸۰: ۷۲۶-۷۲۳). در قرن چهارم به حکم عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حکومت عباسی، نوعی جدید از داستان‌ها به وجود آمد که تا آن زمان بی‌سابقه بود، این نوع ادبی که در اصل به قصد لغت‌پردازی و جلوگیری از شیوع لحن به رشتهٔ تحریر درآمد، با هنرمندی و خلاقیت بی‌نظیر بدیع‌الزمان توانست شکل داستانی به خود بگیرد، و در مدت زمانی بسیار کوتاه مورد توجه ادبا و حتی عامهٔ مردم قرار گرفت و در هر دوره‌ای، نویسندگانی طراز اول به آن روی آوردند که بی تردید موفق‌ترین آنها «ابوالقاسم حریری» بوده است. این فن نوظهور همان «مقامات» است که توسط «بدیع‌الزمان همدانی» – هرچند که عوامل بسیاری در پیدایش آن دخیل بوده‌اند– متولد شد.

با اندکی تأمل در مقامات به خوبی می‌توان دریافت کـه بـدیع‌الزمـان توانسـته اسـت

www.SID.ir

بسیاری از عناصر داستانی را به شکلی زیبا در آنها به کار گیرد، عناصری نظیر پیرنگ، شخصیت‌پردازی، گفت‌وگو، حادثه و...؛ که در این میان «شخصیت و شخصیت پردازی» دارای اهمیت ویژه‌ای است. برای ارائهٔ یک دیدگاه علمی دربارهٔ این عنصر و ویژگی‌های آن در مقامات، به مطالعهٔ کتابهای متعددی پرداخته شد، ولی کتاب‌های «عناصر داستان، جمال میرصادقی، ۱۳۷۶ش». «هنر داستان نویسی، ابراهیم یونسی، ۱۳۸۸ش»، «ادبیات معاصر ایران (نثر)، محمد رضا روزبه، ۱۳۸۷ش»، «فنون الأدب العربي، الفن القصصي، المقامة، شوقي ضيف، ۱۹۵۴م»، «النثر الفني في القرن الرابع، زكي مبارک، ۱۹۳۱م»، «فن المقامات بين المشرق والمغرب، نور عوض، ۱۹۷۹م» و«مقامات بدیع الزمان الهمذانی، شرح علی بوملحم، ۲۰۰۲م» بیشترین یاری را رساندند.

پیشینهٔ تحقیق

تاکنون کتابهای مختلفی از جمله «النثر الفني في القرن الرابع، زكي مبارک، ۱۹۳۱م»، «يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، الثعالبي، ۱۹۸۳م» و «تطور الأساليب النثرية في الأدب العربي، أنيس المقدسي، ۱۹۸۹م» در ضمن مباحث خود به مقامه‌نویسی و زمینه‌های پیدایش آن پرداخته‌اند، اما در این میان تعداد محدودی از ادبا هم وجود دارند که به طور مستقل در این زمینه تحقیق کرده‌اند، مانند مصطفی شکعه در کتاب «بديع الزمان الهمذاني رائد القصة العربية والمقالة الصحفية، ۱۹۷۵م»، شوقي ضيف «فنون الأدب العربي، الفن القصصي، المقامة، ۱۹۵۴م»، يوسف نورعوض «فن المقامات بين المغرب والمشرق، ۱۹۷۹م» هادي حسن حمودي «المقامات من ابن فارس إلى بديع الزمان الهمذاني، ۱۹۸۵م»، أيمن بكر «السرد في المقامات الهمذاني، ۱۹۹۸م» و علي حسين الوقاد «بناء المفارقة في المقامات عند الهمذاني والحريري، ۲۰۰۶م». همچنین محمد شیخ سیاه در رسالهٔ دکترای خویش «مقامات بدیع‌الزمان همدانی وحریری در نقد و تطبیق، ۱۳۸۴ش»، و حمیدرضا پیرمرادیان در رسالهٔ کارشناسی ارشد خود «بررسی تطبیقی مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری، ۱۳۸۷ش» به نقد و تطبیق این مقامه‌ها پرداخته‌اند، در زمینهٔ جنبهٔ داستانی مقامات «نوابغ الفكرالعربي، بديع الزمان همداني، ۱۹۷۱م» اولین کتابی است که به طور خلاصه این امر را بیان می‌کند

Archive of SID

www.SID.ir

و آنها را نوعی قصه می‌داند. اما اینکه عناصر داستان تا چه اندازه در مقامات به کار رفته است، موضوعی نو و تازه است که کمتر کسی به آن پرداخته است. دکتر حسن دادخواه و لیلا جمشیدی در مقاله‌ای به بررسی «عنصر صحنه در مقامات حریری و حمیدی» پرداخته اند، ولی تاکنون هیچ کتاب، مقاله و یا پایان نامه‌ای به صورت مستقل به بررسی «عنصر شخصیت در مقامات بدیع الزمان همدانی» نپرداخته است.

مقامه و ادبیات داستانی

واژهٔ مقامه به فتح اول یا ضم اول از ریشهٔ «قام، یقوم و قوماً و قومةً» (ابن منظور، ۱۹۵۶م)، در لغت «المقامة، بالفتح؛ المجلس و الجماعة من الناس» (همان، مادهٔ قام)، و در اصطلاح «تصویر احادیثی در قالب داستانی کوتاه است که حوادث آن در یک مجلس روی می‌دهد و برای گروه و جمعیتی ارائه می‌شود. همواره دارای یک راوی است که نقل حوادث مجلس را بر عهده دارد و گاه یک قهرمان که ادیبی متکدی است و قصه پیرامون او می‌گردد و او پیوسته با موضع‌گیری‌ها و فصاحت و بلاغت خود حاضرانش را دچار شگفتی می‌کند، و دارای یک نکته یا گره اخلاقی است که مقامه به سبب آن ساخته می‌شود.» این اصطلاح را اولین بار بدیع‌الزمان همدانی با پرداخت ۵۲ داستان کوتاه به کار گرفت که هریک از آنها را مقامه نامید (ضیف، ۱۹۵۴م: ۸).

دربارهٔ جنبهٔ داستانی مقامات بین ادبا اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای چون «حنا الفاخوری، ۱۳۸۰، ۷۳۵» و «ابن طقطقی، ۱۴۱۴ق: ۱۵» آن را نوشته‌هایی می‌دانند که جز تمرین در فن انشاء و آگاهی بر مظاهر مختلف نظم و نثر و همچنین برخی حکمت‌ها و تجارب، فایدهٔ دیگری از آن‌ها بدست نمی‌آید. و عده‌ای دیگر چون «شوقی ضیف، ۱۹۵۴م: ۸»، «زکی مبارک، ۱۹۳۱م: ۶۱۷»، «عبدالعزیز عتیق، ۱۹۷۶م: ۴۷۷»، «محمد رشدی حسن، ۱۹۷۴م: ۱۴»، «أنیس المقدسی، ۱۹۸۹م: ۳۶۲» و «شریشی شارح مقامات حریری، بی تا، ۱۴» آنها را داستانهایی کوتاه به شمار می‌آورند که شخصی خیالی (راوی) آنها را روایت می‌کند و شخص خیالی دیگری که دارای بلاغت و شیرین سخنی، قدرت حافظه، وسعت مکر و حیله و اصرار بر گدایی است قهرمان آنها است.

اما با نگاهی علمی و تحلیلی به مقامات به خوبی می‌توان دریافت که هرچند همهٔ

Archive of SID

www.SID.ir

عناصر داستانی در تعداد محدودی از مقامات مانند «المقامة الوَعظیة» و «المقامة العِلمیة» وجود ندارد اما مقامه‌های دیگر چون «المقامةُ المَضِیریّة»، «المقامةُ البَغدادیة»، «المقامة الاسَدیة»، «المقامةالموصِلیة»، «المقامةالبِشرِیة» و... در بالاترین جایگاه داستان نویسی آن روزگار قرار دارند. به طوری که حتی می‌توان آنها را با داستانهای امروزی مقایسه کرد و نکات مثبت و منفی آنها را بررسی نمود.

به هرحال مقامه به طور کلی از انواع داستان‌های کهن است با نثری مصنوع، آمیخته با شعر در مورد قهرمانی که به صورت ناشناس در داستان ظاهر می‌شود و حوادثی به وجود می‌آورد و همین که در پایان داستان شناخته می‌شود، ناپدید می‌گردد تا آن که دوباره در نقشی دیگر، در مقامهٔ بعدی آشکار می‌گردد. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۰۷) از این رو مقامات را می‌توان مجموعه‌ای از داستان‌های مجزا دانست که دارای وحدت موضوعی‌اند (دادخواه و جمشیدی، ۱۳۸۷: ۳۱-۹).

شخصیت و اهمیت آن

«اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت؛ در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزهٔ داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت پردازی می‌خوانند (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۸۴و۸۳).

«شخصیت» به عنوان محوری‌ترین عنصر داستانی در داستان‌های کوتاه، «همان صنعت و خصیصه‌ای است که به داستان روح می‌دهد و خواننده طالب آن است. اگر اشخاص داستان نباشند و خواننده آنها را در مقام انسانهای مشخصی نپذیرد، طرح و آکسیون و گفت و گو و صحنه‌آرایی و محیط داستان هر قدر هم استادانه طرح‌ریزی شده و خوب پرداخت شده باشند داستان چیز سست و بی‌مایه‌ای از آب در خواهد آمد.» (یونسی، ۱۳۸۷: ۲۷۷). در واقع شخصیت همان حلقهٔ ارتباطی بین سایر عناصر داستانی است که اگر نویسنده می‌خواهد که داستانش به زندگی خاص خویش ادامه دهد باید در انجام آن منتهای دقت و توجه را به کار گیرد.

Archive of SID

www.SID.ir

تعداد شخصیت‌های داستانی، بسته به نوع داستان متفاوت است. بی شک محدودیت‌های زمانی و مکانی داستانهای کوتاه حکم می‌کند که تعداد اشخاص داستان کم باشد و این نویسنده است که باید با هنرمندی خاص خود آنچنان آن‌ها را پرداخت نماید که خواننده به هیچ وجه تکراری بودن آن‌ها را احساس نکرده و در نتیجه رغبتی برای ادامهٔ داستان نداشته باشد. البته باید توجه داشت که نویسنده در این راستا باید به گونه‌ای عمل کند که نه به واقعیت نمایی شخصیت‌های داستانی لطمه وارد شود و نه این شخصیت‌ها بسیار ساده و تک بعدی باشند (همان: ۲۸۴-۲۷۷). به هر روی اهمیت شخصیت پردازی در داستان کوتاه به اندازه‌ای است که ابراهیم یونسی می‌گوید: «هر داستانی که شخصیت یا شخصیت‌های آن، آن اندازه گسترش نیافته باشند که خواننده آنها را مردمی حقیقی بداند ارزش خواندن ندارد.» (همان: ۲۸۲).

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی

برای انتقال شخصیت و ویژگی‌های آن به خواننده سه روش وجود دارد که نویسنده می‌تواند به اقتضای نوع داستان از آنها استفاده کند:

الف: توصیف یا توضیح مستقیم (روش مستقیم): نویسنده در این روش صریحاً خصوصیات جسمی، فکری و روحی شخصیت‌ها را تشریح و تحلیل می‌کند. این شیوه، بیشتر در داستان‌های کوتاه رایج است، زیرا نویسنده فرصت چندانی برای پرداخت شخصیت‌ها ندارد. در این شیوه، شخصیت‌ها از خارج ترسیم می‌شوند، عواطف و انگیزه‌ها و افکار و احساسات آن‌ها، تجزیه و تحلیل می‌شود. نویسنده یا خود مستقیماً این کار را انجام می‌دهد یا از زاویهٔ دید شخصی دیگر در داستان آن را انجام می‌دهد (امین، ۱۹۵۲م: ۱۲۲)، به عبارت دیگر نویسنده با شرح و تحلیل رفتار و اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستانش را به خواننده معرفی می‌کند.

ب) روش غیرمستقیم: در این روش نویسنده، شخصیت‌ها را از طریق گفت و گو و از طریق عمل داستانی(Fiction) می‌شناساند، یعنی افکار، اعمال و گفتار افراد، خود به خود معرف او می‌شوند. این شیوه هنرمندانه‌تر است و در رمان کاربرد بیشتری دارد (روزبه، ۱۳۸۷: ۳۵). در این شیوه نویسنده خود را کنار می‌کشد و به شخصیت‌ها فرصت

Archive of SID

www.SID.ir

می‌دهد که خود را با گفتار و رفتارشان معرفی کنند و خواننده خودش به چگونگی شخصیت آن‌ها در گفتار و رفتارشان پی ببرد (نجم، ۱۹۷۹م: ۹۸۰).

ج) شیوهٔ بینابین: آمیزه‌ای از دو شیوهٔ یاد شده است؛ یعنی هم عمل داستانی و هم شرح و تفسیر نویسنده؛ شخصیت‌ها را می‌شناسانند. این شیوه هم در داستان کوتاه و هم در رمان مورد استفاده قرار می‌گیرد (روزبه، ۱۳۸۷: ۳۷).

این شیوه‌ها بسته به نوع داستان دارای مزایا و معایبی است، لیکن در داستان کوتاه به سبب محدودیت‌های زمانی و مکانی، بهترین راه این است که نویسنده هر سه شیوه را به هم بیامیزد (یونسی، ۱۳۸۷: ۳۰۱).

شیوهٔ شخصیت‌پردازی در مقامات

در ابتدا باید گفت که تنها شخصیت تمام مقامات، خود بدیع‌الزمان است که در پشت دیگر شخصیتها اعم از اصلی و فرعی پنهان می‌شود و آراء و افکار خود را به وسیلهٔ آنها و از زبان آنها ارائه می‌کند؛ چرا که وی به خوبی می‌داند برای درگیر کردن خواننده با حوادث و ماجراهای داستان‌هایش باید رویکردهای مختلف جامعهٔ عصر عباسی را از زبان شخصیت‌های دیگری به نمایش بگذارد تا در نتیجه آنها را تا پایان داستان با خود همراه سازد.

شخصیت‌های اصلی مقامات، غالباً در دو شخصیت راوی «عیسی بن هشام» و قهرمان «ابوالفتح اسکندری» خلاصه می‌شود و دیگر شخصیت‌ها به تبع این دو، وارد ماجراهای داستان می‌شوند. البته باید بگوییم که تعداد محدود شخصیت‌های مقامات نه تنها عیب شمرده نمی‌شود بلکه خود از ویژگی‌های اساسی این نوع داستانهاست که نویسنده به سبب کوتاه بودن آنها، فرصت چندانی برای پرداخت شخصیت‌های دیگر ندارد بلکه باید با هنرمندی خویش به گونه‌ای آن‌ها را بیافریند که خواننده به هیچ وجه تکراری بودن آنها را احساس نکند، کاری که بدیع‌الزمان به خوبی از عهدهٔ آن برآمده است و هنوز هم این دو شخصیت «عیسی‌بن‌هشام» و «ابوالفتح اسکندری» برای ادب دوستان نام‌هایی شناخته شده هستند و در آفرینش شخصیت‌های داستانی خویش آنها را مورد توجه قرار می‌دهند. آنچه در خور توجه است اینکه دو شخصیت (راوی و

Archive of SID

www.SID.ir

قهرمان) قبل از ورود به داستان‌های مقامات همدیگر را می‌شناخته‌اند، گویا بدیع‌الزمان با این کار می‌خواهد فراگیر بودن موضوع و درونمایهٔ داستان‌هایش را در آن عصر به تصویر بکشد و بگوید که وی فقط گوشه‌ای از این اوضاع را به تصویر کشیده است: «**قالَ عيسي‌بن هشام: فأنلتُه ما تاحَ، و أعرَضَ عنّا فراحَ، ... و نَهضْتُ على إثْرِهِ، ثمَّ قَبَضْتُ على خَصْرِهِ، و قُلتُ ألَستَ أباالفتح؟... فَضحِكَ إليَّ و قالَ:**

وَيـْحَكَ هـذا الـزمـانُ زُورُ فَـلا يَغُـرَّنـكَ الغُـرورُ
لاتَلتـزم حـالـةً: و لكـن دُرْ بـاللّيالـي كـمـا تَـدورُ»[1]

(الهمذانی، ۲۰۰۲ م: ۲۱)

این آشنایی دیرینه در مقامه‌های دیگر نیز پیوسته وجود دارد، اما بدیع‌الزمان هر بار آنها را در شکل و قیافه‌های مختلف و متنوع با هم روبرو کرده و آنها را محور حوادث داستانهای خود قرار داده است.

شخصیت‌های مقامات بدیع‌الزمان، دارای قدرت و آزادی انسان‌های واقعی هستند؛ زیرا آنها آزادی عمل و گفتار دارند، به اختیار خود و به اقتضای شرایط داستان حرکت می‌کنند و وی فقط نگارندهٔ وضعیت و فعل و انفعالات آنها و گاه القاء کنندهٔ شیوهٔ تکلم آنها است. به عبارت دیگر این بدیع‌الزمان نیست که آنها را به عمل و عکس‌العمل وامی‌دارد بلکه در بسیاری از موارد، آزادی عمل دارند و آنگونه که خود می‌خواهند عمل می‌کنند. هیچ یک از شخصیت‌ها از مدار واقعیت خارج نشده‌اند، همه زمینی هستند و اعمال و رفتار آنها با متن و عمل داستانی هماهنگی دارد.

بدیع‌الزمان در شخصیت پردازی، تناسب بین شخصیت‌ها و محتوای داستان را به خوبی رعایت کرده است؛ برای نمونه در «**المقامة البَغدادية**» پیرمردی ساده لوح و روستایی را بر می‌گزیند که به سادگی فریب حرف‌های عیسی بن هشام را می‌خورد و حتی می‌پذیرد که نامش ابوزید است نه ابوعبید. یا در «**المقامة الساسانية**» قوم بنی ساسان را برای گدایی بر می‌گزیند که بعد از سقوط دولتشان فقیر شده و به گدایی می‌پرداخته‌اند. اعمال و رفتار و گفتار شخصیت‌ها دارای انگیزه و دلیل است بلکه خودسرانه و تصادفی یا بی توجیه نیست، هیچ یک از شخصیت‌ها نمونهٔ مطلق بدی یا

Archive of SID

www.SID.ir

خوبی نیستند. عیسی بن هشام که مردی ادیب و ثروتمند است، هرگاه با سختی‌های روزگار مواجه شود به دریوزگی می‌افتد. ابوالفتح اسکندری که با هر حیله‌ای در پی دست یافتن به نان و نوایی است در چند مقامه در نقش نصیحت‌گر ظاهر می‌شود و بی هیچ چشم داشتی دعوت به دین داری و خداپرستی می‌کند: «... **ولكن ماشئتَ من متاع الدنيا و زُخرفها، قال لاحاجةَ لي فيها، و إنّما حاجتي بعدَ هذا أن تَخِذُوا أكثر مِن أن تَعُوا.**»[۲] (همان: ۵۵).

الف: روش مستقیم: بدیع الزمان در معرفی شخصیت‌هایش از هر دو روش مستقیم و غیرمستقیم و همچنین شیوهٔ بینابین که تلفیقی از دو شیوهٔ مذکور است استفاده می‌کند. وی شیوهٔ مستقیم را بیشتر در چند مقامهٔ اول به کار می‌گیرد که خواننده شناختی نسبت به شخصیت‌های داستانیش ندارد، در واقع او می‌خواهد با این کار به جهت فرصت اندک داستان‌های کوتاه شخصیت‌ها را به خواننده معرفی کند. برای نمونه در «المقامة الأسَدية» زبان آوری ابوالفتح را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «**كانَ يبلُغُني مِن مقامات الإسكندري و مقالاتِه ما يَصغى إليه النفورُ و يَنتفضُ له العصفورُ، و يُروى لنا مِن شعره ما يَمتزجُ بأجزاء النّفس رقةً، و...**»[۳] (همان: ۳۳) و در «المقامة الأذربيجانية» نیز بر این امر تاکید می‌کند: «... **فناجيتُ نفسي بأنّ هذا الرجلَ أفصح من إسكندرينا أبي الفتح، و التفتُّ لفتةً فإذا هو والله أبوالفتحِ، ...**»[٤] (همان: ۴۵).

ب: شیوهٔ غیر مستقیم: بدیع‌الزمان بعد از معرفی شخصیت‌های داستانیش در چند مقامهٔ نخست، به شیوهٔ غیرمستقیم روی می‌آورد و برای این کار از گفت و گو یاری می‌جوید. در واقع خواننده خصوصیات روحی و درونی شخصیت‌ها را- که همان ویژگی‌های مردمان عصر بدیع‌الزمان است- در خلال گفت و گوی شخصیت‌ها به دست می‌آورد، گاه این شناخت از طریق گفت و گو بین راوی و قهرمان حاصل می‌شود مانند «المقامة الموصلية» که در این داستان گفت و گوی بین راوی و قهرمان برای به کار بستن حیله و خالی کردن جیب مردم، خواننده را از نیرنگ بازی و حیله‌گری این دو شخصیت آگاه می‌سازد: «**لَما قَفلنا من الموصلِ، و هَمَمنا بالمنزل، و مُلكتْ**

www.SID.ir

علينا القافلة، و... و معي الاسكندري أبوالفتح، فقلتُ: أين نَحن من الــحيلةِ؟ فقال: يكفي الله، و...» (همان: ۸۸-۸۵). و گاه این خصوصیت‌ها از طریق گفت‌وگوی قهرمان با گروهی دیگر برای مخاطب به دست می‌آید، برای نمونه در «المقامة الحرزية» چهرهٔ مکار و فرصت طلب ابوالفتح بعد از پا در میانی راوی و گفتگوی وی با جماعتی که بر کشتی سوار شده‌اند برای خواننده نمایان می‌شود (همان: ۱۰۰-۹۸).

ج: **شیوهٔ بینابین:** این شیوه که آمیزه‌ای از هر دو روش (مستقیم و غیر مستقیم) است در تعدادی از مقامات بدیع الزمان از جمله: «المضيرية»، «البلخية» «الحرزية» و... بخوبی نمایان است. برای نمونه، در مقامهٔ «المضيرية»، ابتدا بدیع الزمان در خلال عباراتی کوتاه به صورت مستقیم از زبان راوی سخنوری ابوالفتح را بیان می‌کند: «... **و معي أبوالفتح ألاسكندري رجلُ الفصاحةِ يدعوها فتُجيبهُ و البلاغة يامرُها فتُطيعُهُ...**» (همان: ۸۹)

سپس، راوی اختیار کار را به ابوالفتح می‌سپارد و ابوالفتح به روایت حلقهٔ اصلی داستان می‌پردازد و در خلال عمل داستانی به شیوهٔ غیر مستقیم، سخنوری خود را نیز به مخاطب معرفی می‌کند .که این کار رضایت جمع حاضر و خواننده را در پی دارد. (همان: ۹۷ – ۸۹)

خلاصه اینکه بدیع‌الزمان هرجا که لازم است و شرایط ایجاب می‌کند به روش مستقیم رو می‌آورد و هرجا فرصتی دست دهد ذهن خواننده را به گفت و گوی میان شخصیت‌ها معطوف می‌دارد تا خواننده خود با داستان درگیر شده و شخصیت‌ها و خصوصیات آنها را دریابد.

شخصیت‌های مقامات و ویژگی‌های آنها

اینک پس از شیوهٔ شخصیت‌پردازی مقامات و معرفی شخصیت‌ها به خواننده، به بررسی خصوصیات رفتاری و گفتاری شخصیت‌ها و میزان توانمندی بدیع‌الزمان در ارائهٔ آنها به مخاطب، می‌پردازیم:

الف: شخصیت عیسی‌بن‌هشام: اولین شخصیتی که در مقامات خود را نشان می‌دهد راوی (عیسی بن هشام) است. این شخصیت اهمیتی ویژه در مقامات دارد؛ چرا که وی

Archive of SID

www.SID.ir

راه را برای ظهور قهرمان داستان‌ها (ابوالفتح اسکندری) به بهترین شکل ممکن هموار می‌کند: «او کسی است که زمینه را برای حضور قهرمان آماده می‌کند و او کسی است که (قهرمان) را هرجا که باشد، برایمان دنبال می‌کند و در همه حال این کار را به خوبی انجام می‌دهد، گاهی به صورت ناگهانی و گاهی با پیش زمینه‌ای متناسب با روند داستان. و عیسی بن هشام نقشی مثبت و سازنده در شکل‌گیری ساختار نهایی شخصیت ابوالفتح اسکندری دارد؛ چرا که در خلال توضیحات مختصرش به ابعاد کامل آن شخصیت عجیب (ابوالفتح اسکندری) پی می‌بریم» (عوض، ۱۹۷۹م: ۱۱۸ و ۱۱۷).

عیسی بن هشام شخصیتی پویا است که در طول مقامات، از لحاظ شخصیتی- چه از بعد مادی و چه از بعد اخلاقی و معنوی - تغییراتی پیدا می‌کند تا جایی که می‌بینیم در «المقامة الإصفهانية» به صف اول نماز می‌رود: «**فصرتُ إلى أوّل الصفوف، و...**» (الهمذانی، ۲۰۰۲م: ۵۰). وی مردی است ادیب و برخلاف قهرمان داستان آواره نیست، بلکه در بیشتر مقامه‌ها بهترین لباس را بر تن دارد: «**دخلتُ البصرة و أنا مِن سنّي في فتاءٍ و من‌الزّي في حِبرٍ و وِشاء، و من‌الغنى في بقرٍ وَ شاءٍ...**» (همان: ۵۹). یا در «المقامة المِغزلية» می‌گوید: «**دخلتُ البصرةَ و أنا مُتَّسِع الصّيت كثير الذّكر**» (همان: ۱۳۵). که به دلایل گوناگونی، راهی سرزمینهای مختلف شده و هر بار داستان شیرینی را برای ما روایت می‌کند که بعضی از این دلایل عبارتند از تجارت: «**نهضت بي إلى بلخَ تجارةُ البزِّ فَوردتُها و أنا بعُذرةِ الشباب و بال الفراغ و حيلةِ الثروة، ...**»[۵] (همان: ۲۴)، تفریح و مسافرت: «**كُنتُ و أنا فتى السنِّ أشدُّ رحلي لكلّ عمايةٍ، و أركض طرفي إلى كل غوايةٍ، حتى شربتُ من العمر سائغَه، و لبستُ من الدهرِ سابغَه، ...**»[۶] (همان: ۲۷)، فرار از دست دشمنان و بدخواهان: «**قال عيسي بن هشام: لما نطقني الغنى بفاضل ذيلِه، اتّهمتُ بمالٍ سَلبتُه، أو كترٍ أصبتُهُ، فَحفزَني اللّيل وسرت بي الخيل، و سَلكت في هربي مسالك لم يَرُضْها السيُر، و لا اهتدت إليها الطيرُ، حتى طويتُ أرضَ الرُّعب و تجاوزتُ حدّهُ، وصِرتُ إلى حِمى الأمن و وجدتُ بردَهُ، و بلغتُ أذربيجان.**»[۷] (همان: ۴۳)، ادب دوستی: «**كان يبلغُني مِن مقاماتِ الإسكندري و مقالاتِه ما يَصغى إليه النفورُ، و يَنتفضُ له العصفورُ، و يُرْوَى لنا من شعره ما يمتزجُ بأجزاء النفس رقة، و يغمضُ عن أوهام الكهنة دقّةً، و أنا أسال الله بقاءَهُ، حتى أرزق لقاءَه، ...**»[۸] (همان: ۳۳).

Archive of SID

www.SID.ir

اما این شیک‌پوشی و ثروتمندی «عیسی بن‌هشام» همیشگی نیست و او را می‌بینیم که هرگاه فرصتی دست دهد یا با مشکلی مواجه شود، پا جای پای قهرمان گذاشته و شیوهٔ او را – تکدی گری- به کار می‌بندد: «المقامة النَّهیدیة»، «المقامة البَغدادیة» و «المقامة المَجاعیة» که البته جز در یکی دو مورد در این کار شکست می‌خورد، گویا بدیع‌الزمان می‌خواهد بگوید که این کار فقط از ابوالفتح ساخته است و اوست که با زبان آوری و حیله‌های خاص خود همواره راهی برای رسیدن به جیب‌های مردم پیدا می‌کند که ذکر نمونه‌ای از هردو حالت- موفقیت و شکست عیسی بن هشام در تکدی‌گری- خالی از لطف نخواهد بود:

در «المقامة البغدادیة» که خلاصه‌ای از آن در زیر می‌آید می‌گوید: (عیسی بن هشام) روزی هوس سورچرانی می‌کند اما پول ندارد، یک روستایی را می‌بیند که به زحمت خرش را می‌راند و می‌رود، با خود می‌گوید: «والله به شکاری دست یافتم؟!» و چنین می‌نمایاند که با روستایی آشنا است، روستایی اسمش ابوعبید است اما عیسی، ابوزید صدایش می‌کند و اصرار دارد که تو ابوزید خودمانی. آنگاه او را به غذا دعوت می‌کند: «گفتم بیا برویم خانه چاشتی بخوریم یا در بازار کبابی بخریم، اما بازار نزدیکتر است و خوشتر و خوراکش دلکش‌تر. حرص شکم، و کشش اشتها او را از جای برآورد و همراه من کرد، بی آنکه بداند به دام افتاده است. همراه روستایی وارد کبابی می‌شوند، جوذابه – نانی که با گوشت در تنور پخته می‌شود- و کبابی چرب با آب سماق و مخلفات می‌خورند که روی آن دو رطل لوزینه- نوعی شیرینی که از بادام و شکر تهیه می‌شد- قرار داشت و هر بار عیسی می‌گوید: استاد، این مقدار حلوا یا کباب برای ابوزید بیاور نوش جان کند، روستایی تا خرخره می‌خورد. حال چربی مفرط و شیرینی و حلوای زیاد در هوای گرم بغداد آب خنک می‌طلبد، عیسی به روستایی می‌گوید: بنشین تا من بروم سقایی بیاورم که برفابه‌مان بدهد. «بیرون رفتم و از دور جایی نشستم که من روستایی را می‌دیدم اما او مرا نمی‌دید، تا ببینیم چه می‌کند؟ چون برگشتن من طول کشید روستایی برخاست که برود و بر خرش سوار شود، کبابی خِرَش را چسبید

Archive of SID

www.SID.ir

که پول آنچه خورده‌ای بده. روستایی گفت من مهمان بودم، کبابی گفت: عجبا! ما کجا دعوتت کرده بودیم، زود باش ای... ! بیست در هم بده وگرنه...! روستایی را گریه گرفت و در حالیکه اشک خود را با آستینش پاک می‌کرد، گره از کیسهٔ پول می‌گشود و می‌گفت: چقدر به این عنتر گفتم من ابوعبیدم نه ابوزید، و او هی می‌گفت تو ابوزیدی نه ابوعبید» (همان: ۵۶). و اینگونه عیسی بن هشام موفق می‌شود حیلهٔ خود را به کار بسته و به نان و نوایی برسد.

اما در «المقامة النَّهیدیة» به مانند «المقامة المَجاعیة» که هر دو با شکست عیسی بن هشام همراه است، بارها هوس او برانگیخته می‌شود ولی به چیزی دست نمی‌یابد:

یک عمر دویدیم و لب چشمه رسیدیم خشکید و به یک جرعه چشیدن نرسیدیم

(امین پور، ۱۳۸۸، ۲۲۰)

در این داستان، عیسی بن هشام که دلش برای خوردن غذاهای آنچنانی لک زده است، به همراه دوستان برای یافتن مکانی جهت مهمانی به این در و آن در می‌زند: (مردی کوتاه قد و شکم گنده را می‌بینند و از آن‌ها می‌پرسد شما کیستید؟ جواب می‌دهند: مهمانانی که چند روز است چیزی نخورده‌ایم، پس آن مرد می‌گوید: ای جوانان با مقدار زیادی کرهٔ گوسفند در ظرفی بزرگ و... که یک لقمه از آن هرکسی را که پنج روز تشنگی و گرسنگی کشیده باشد سیر می‌کند و خرما در آن غرق می‌شود با کاسه‌ای از شیر شترانی که هَرم ورَبَل- دو نوع گیاه مقوی که شتر می‌خورد- خورده‌اند، چگونه‌اید؟ ای جوانان آیا چنین غذایی میل دارید؟ طبیعی است که جواب آنها مثبت باشد ولی آن مرد با خنده می‌گوید: من نیز مشتاق آن هستم و این داستان با تمجید و توصیف خوراکی‌های دیگر توسط آن مرد ادامه می‌یابد ولی هر بار در نهایت با برانگیختن میل شدید عیسی بن هشام و همراهانش نسبت به آن غذاها، آنها را دست می‌اندازد.) (الهمذانی، ۲۰۰۲م: ۱۴۴).

شایسته است بدانیم که عیسی بن هشام فقط راوی صرف نیست بلکه در حوادث بسیاری از مقامه‌ها، همانطور که اشاره شد شرکت دارد گاه به همراه قهرمان مقامات «ابوالفتح اسکندری»: «**لَمّا قَفلنا من الـــموصل، و هَمَمنا بالـــمرْل، و مُلِکتْ علینا القافلة، و**

www.SID.ir

أُخِذ منّا الرّحلُ و الراحلة، جَرَتْ بي الــحشاشةُ إلى بعض قُراها، و معي الإسكندري أبوالفتح، فقلتُ: أين نَحن من الــحيلة؟»[۹] (همان: ۸۵).

و گاه به همراه شخصی دیگر: «**دَخلتُ مارستانَ بصرةَ، و معي أبوداودَ الــمتكلّم، فَنظرتُ إلى مجنونٍ تأخُذني عينُه و تَدَعُني فقال: إن تصدُق الطّير فأنتم غُرباء، فقلنا: كذلك، فقال: من القوم لله أبوهم؟ فقلتُ: أنا عيسى بن هشام و هذا أبوداود الــمتكلّم، ...**»[۱۰] (همان: ۱۰۱).

و این امر در مقامه‌های «المَضِيرية»، «الحُلوانية»، «الخَلفِية»، «الدِّينارية»، «الصُفرية» و «الفَزارية» به روشنی دیده می‌شود، که البته او چه در طرف مقابل ابوالفتح باشد و چه همراه او، پیوسته از حیله‌های وی گریزان است و او را ملامت می‌کند. و در چند مقامه که نمونه‌هایی از آن‌ها در قسمت‌های پیشین ذکر شد، خود شخصاً جای قهرمان را هم می‌گیرد. البته در کنار اینها گاهی می‌بینیم که حضورش در بعضی داستانها بسیار کم‌رنگ می‌شود و حتی روایت را هم به دست فرد دیگری می‌سپارد برای نمونه وی در «المقامة الغَيلانية» داستان را از زبان راوی دیگری به نام «عصمة بن بدر الفزاری» روایت می‌کند: «**بيننا نحن بجُرجانَ، في مجتمعٍ لنا نتّحدَثُ، و معنا يومئذٍ رجلُ العرب حفظاً و روايةً، و هو عصمة بن بدر الفزاري، فأفضى بنا الكلامُ... فقال عصمة: سأُحدّثكم بــما شاهدته عيني، و...**» (همان: ۳۹).

ب: شخصیت ابوالفتح اسکندری: شخصیت ابوالفتح اسکندری مهمترین و اصلی‌ترین شخصیت داستان‌های بدیع الزمان است، و پیوسته بعد از اینکه عیسی بن هشام او را می‌بیند شخصیت پردازیش شروع می‌شود. شخصیتی است باهوش، متلون و حیله‌گر، که زندگیش را از راه تکدی‌گری و نیرنگ بازی تأمین می‌کند. شخصی زبان‌باز، با بیانی فصیح و شیوا و در علم و ادب و دین توانا، که در ظاهر بیچاره و فقیر است، حال آنکه در حقیقت با این روش در پی بدست آوردن سود خویش است و از هر آب گل‌آلودی ماهی می‌گیرد. وی در همان مقامهٔ نخست (المقامة القَريضية) به این امر می‌پردازد و با چند بیت شعر، عیسی بن هشام را به بخشش تمام داراییش به وی مجبور می‌سازد.

ابوالفتح شخصیتی است ساخته و پرداختهٔ ذهن بدیع الزمان که با هنرمندی خاص خود، وی را زنده و پوینده به خواننده عرضه می‌کند: ولی «قهرمان در حقیقت وجود

Archive of SID

www.SID.ir

ندارد و نویسندهٔ مقامات کوشیده است که به ما بقبولاند که او شخصی حقیقی است، پس او را به قریش نسبت داده و خواستگاهش را اسکندریه می‌داند، وی دارای همسر و یک فرزند است. او ثروتمندی بوده که روزگار به او پشت کرده و فقیر و محتاج به عطای مردم شده است و بدین سبب او را می‌بینیم که سرزمین‌های مختلف را از مکانی به مکان دیگر در لباس‌های گوناگون در می‌نوردد؛ در حالی‌که به گدایی و حیله و زیرکی و خوش زبانی متوسل می‌شود.» (بوملحم، ۲۰۰۲م: ۸).

ابوالفتح شخصیتی است که همیشه در مقامات مختلف چهره عوض می‌کند گاه اسب سواری است که بر اسب جهانگردی‌ها و ماجراجویی‌ها سوار می‌شود: «**خَرَقَ سَمعی صوتٌ من کلّ عِرقٍ معنًی، فانتحیتُ وفدَه، حتی وقفتُ عنده، فإذا رجلٌ علی فرسِه،...**»[۱۱] (الهمذانی، ۲۰۰۲م: ۲۸). گاهی واعظ است و شروع به پند و اندرز دیگران می‌کند: «**و من فوقکم مَن یعلمُ أسرارَکم، ولو شاءَ لَهتَكَ أستارَکم، یعاملکم في الدنیا بحلمٍ، و یقضي علیکم في الآخرة بعلمٍ**» (همان: ۵۵). و در جایی دیگر شاعر است و شعرشناس: «**... فقمتُ إلیه أسألهُ عن أصله و داره، فقال: أنا عبسيُّ الأصل، إسکندريّ الدار، ... فقلتُ بأيّ العلوم تَتحلّی؟ فقال: لي في کلّ کنانةٍ سهمٌ فأيَّها تُحسِن؟ فقلتُ: الشعر، فقال: هل قالت العربُ بیتاً لایمکن حَلهُ؟ و هل نَظمَت مدحاً لم یُعرَف أهلُه؟ و...**»[۱۲] (همان: ۱۱۸ و ۱۱۷). گاهی خود را دعانویس معرفی می‌کند: «**... و قلنا له: ما الّذی أمَنَکَ من العطب؟ فقال حِرزٌ لایغرق صاحبُه، و...**»[۱۳] (همان: ۹۹) و گاه یک تاجر کهنه کار است که فرزند نورس خود را آیین کار می‌آموزد: «**یا بُنيَّ إنّي و إن وثِقتُ بمتانةِ عقلك، و طهارة أصلك، ... إنّما التجارةُ، تُنبط الماءَ من الحجارةِ، و...**» (همان: ۱۶۹،۱۷۰). خلاصه اینکه وی مدام حالی به حالی می‌شود و در تمامی مقامه‌ها به شکلی خاص در می‌آید. حتی می‌بینیم که گاه زاهد و بی‌توجه به متاع دنیا می‌شود، برای نمونه در «المقامة الأهوازیة» نه تنها تکدی‌گری را کنار می‌گذارد بلکه پیشنهاد متاع دنیا را از راوی و همراهانش نمی‌پذیرد: «**قلنا: لیس ذلك إلینا، و لکن ما شئت من متاع الدّنیا و زخرفها؟، قال: لا حاجةَ لي فیها، ...** » (همان: ۵۵).

در اینجا لازم است گفته شود که این عدم تکدی‌گری فقط در «المقامة الأهوازیة»

Archive of SID

www.SID.ir

نیست، بلکه ابوالفتح این کار را در تعدادی از مقامات – حدود شانزده مقامه- که نسبت به کل مقامه‌های بدیع‌الزمان – پنجاه و دو مقامه- کم نیست، فرو می‌گذارد: تعدادی از مقامات وجود دارد که اسکندری بر آن‌ها وارد شده و گدایی نکرده است، این مقامات عبارتند از: الوَعظیة و المَضیریة و الرُصافیة و الشیرازیة و النیسابوریة و الأهوازیة و المُلوکیة و الخَمریة و المارستانیة و العِلمیة و الحُلوانیة و المَجاعیة و الخَلفیة و البَصریة و الوَجدیة و الساریة و همچنین دلایل گدایی نکردن مختلف است اگر چه عدم گدایی وجود حیله را نفی نمی‌کند.» (عوض، ۱۹۷۹م: ۱۱۶). برای نمونه در «المقامة المارستانیة» دیوانه‌ای است که به بحث و جدل با «عیسی بن هشام» و «ابو داوود متکلم» می‌پردازد، در «المقامة الشیرازیة» عیسی بن هشام بعد از مدتها ابوالفتح را می‌بیند که لاغر و تکیده شده است، احوالش را پرسیده و ابوالفتح در پاسخ می‌گوید: با زنی صاحب وجاهت و فاقد اصالت ازدواج کردم و صاحب دختری شدم و از دست آن زن حالم چنین درهم و آشفته است و در نهایت عیسی بن هشام او را به طلاق دادن آن زن توصیه می‌کند و در «المقامة الوعظیة» در خطبه‌ای شیوا شروع به پند و اندرز می‌کند و مردم را از دلبستگی به دنیا برحذر می‌دارد.

اما آنچه مسلم است اینکه فلسفهٔ ابوالفتح «به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو»، «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز» است که در ورای آن بیچارگی و فقر و ظلم و ستم حاکمان بر مردم را، در آن دوران به تصویر می‌کشد (ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۷۸: ۳۸). و هر جا که با سرزنش عیسی بن هشام مواجه می‌شود گناه را بر گردن زمانه انداخته و در صدد توجیه بر می‌آید:

«دَع مِن اللومِ و لکن ... أیّ دکاكٍ ترانی
أنا من یعرفه کل ... ل تهامٍ و یمانی
أنا من کلّ غبارِ ... أنا من کلّ مکانِ
ساعة ألزم محراً ... باً، وأُخری بیت حانِ
وکذا یفعل مَن یَعـ ... ـقل في هذا الزمانِ»[۱۴]

(الهمذانی، ۲۰۰۲م: ۲۰۲ و ۲۰۱)

www.SID.ir

که البته این سرزنش به معنای مقابله و تنفر از ابوالفتح نیست، بلکه ابوالفتح در قلب عیسی بن هشام جای دارد و رابطهٔ آنها با هم رابطه‌ای دوستانه است، چنانکه در «المقامة الأسدية» بعد از توصیف سخنان زیبای اسکندری، می‌گوید: «**و أنا أسألُ الله بقاءَه حتى أرزق لقاءَه**». (همان: ۳۳) و در «المقامة السارية» نگرانی و دلتنگی خویش را از دوری و فراق ابوالفتح اعلام می‌کند:

«يا ليتَ شِعري عن أخٍ ضاقت يداه و طال صيتُه
قد باتَ بارحةً لديَّ فأين لَيلتَنا مَبيتُه
لا درَّ درُّ الفقرِ فهو طريدُه و به رُزيتُه»[۱۵]

(همان: ۱۹۴)

ابوالفتح در بیشتر مقامات- به عنوان یک مقامهٔ مستقل- شخصیتی ایستا است و تحول زیادی ندارد. اما اگر به کل مقامات به دیدگاه مجموعه‌ای داستانی نظر بیافکنیم می‌بینیم که طراوت و پویایی خاصی دارد. او در کنار همهٔ دو رنگی و حیله‌گری‌هایش گاه در نقش ادیب و گاه در نقش واعظ و حتی زاهد و روی گردان از متاع دنیوی- که پیشتر به آنها اشاره شد- جلوه‌گر می‌شود و جز در یکی دو مورد هرگز اختیار عمل را از دست نمی‌دهد و سخنان ناپسند بر زبان نمی‌راند: «... **ثم ذكرَ كلاماً يندى لهُ وجهُ الأدبِ فتعفَّفَنا عن ذكرِه و الخوض فيه**»[۱۶] (همان: ۱۳۹).

در مجموع باید گفت که نام قهرمان داستانهای مقامات «ابوالفتح اسکندری» در بیش از نیمی از داستانها مستقیم ذکر شده است: « **فإذا و الله شيخُنا أبوالفتح الإسكندري**، ...» (همان: ۲۳)، «**... ألستَ بأبي الفتح الإسكندري**» (همان: ۲۶)، «**قالَ عيسى بنُ هشام: فَدرتُ إلى وجهِه لأعلَمَ علمه فإذا هو والله شيخنا أبوالفتح الإسكندري**» (همان: ۲۹) و.... و در تعدادی از مقامات- سیزدهم، پانزدهم، بیست و پنجم، بیست و هشتم، بیست و نهم، سی و نهم و چهلم- هرچند که به طور مستقیم اسم «ابوالفتح» وجود ندارد امّا قهرمان خود را به اسکندریه منسوب می‌کند: «**أنا رجلٌ من الإسكندرية من الثغور الأموية**» (همان: ۶۰)، «**قال: أنا مِن بلاد الإسكندرية**» (همان: ۱۰۰)، «**قال أنا رجلٌ أُعرَفُ بالأسكندرى**» (همان: ۱۶۵) و... و در چند مقامه- هفتم، سی و یکم، سی و سوم، چهل و هشتم و پنجاه و یکم- بی شک

Archive of SID

www.SID.ir

قهرمان فرد دیگری است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، و در کمتر از ده مقامهٔ دیگر قهرمان مشخص نیست هر چند که در تعدادی از آنها رفتار و گفتار و اعمال او شبیه ابوالفتح اسکندری است: «**لمّا أردتُ القُفولَ من الحجّ، دخل إليَّ فتىً فقال:..**» (همان: ۱۹۱)، «**صَحبني في الـــمركب شابٌ كأنّهُ العافيةُ في البدن،...**» (همان: ۱۶۱).

ج: شخصیت‌های فرعی: شخصیت‌هایی هستند که در بیشتر موارد به تبع راوی (عیسی بن هشام) و قهرمان (أبوالفتح اسکندری) وارد حوادث داستان می‌شوند برای نمونه در«المقامة الحُلوانية» وجود دو دلّاک به سبب ماجراهایی است که راوی نقش اول آن را بازی می‌کند و در«المقامة المِغزلية» شخصیت‌های فرعی(دو جوان)، در سایهٔ راوی که خود قهرمان داستان نیز هست قرار دارند، و در «المقامة النيسابورية» ابوالفتح و عیسی بن هشام در گفتگویی توصیفی رستهٔ قاضیان آن دوره را به تصویر می‌کشند و در «المقامة الساسانية» قوم بنی ساسان به سرکردگی ابوالفتح نقش آفرینی می‌کنند. امّا این شخصیت‌های فرعی در چند مقامه هم اختیار کار را از شخصیت‌های اصلی می‌گیرند: «**كان بشرُ بن عوانة العبديُّ صعلوكاً فأغار على ركبٍ فيهم إمرأةٌ جميلةٌ، فتزوّج بها...**» (همان: ۲۰۶) که در این مقامه «بشر بن عوانة العبدی» خود قهرمان داستان است و جای ابوالفتح را گرفته است و در جایی دیگر با ورود «عصمة بن بدر الفزاری» راوی داستان کمتر در عمل داستانی شرکت دارد، به عبارت دیگر کار روایت را به دست وی سپرده است: «... **فقال عصمةُ: سأُحدّثكم بما شاهدته عيني ولا أحدّثكم عن غيري، بينما أنا أسيرُ في بلاد تميمٍ مُرتحلاً نجيبةً، و...**» (همان: ۴۰ و۳۹).

این شخصیت‌های فرعی قاضی، دلاک و... مبهم و ناآشنا رها نشده‌اند بلکه ویژگی‌های ظاهری و ویژگی‌های اخلاقی آنها به صورت مستقیم- هرچند بسیار کوتاه- توسط راوی یا قهرمان مقامات بیان شده است. به عنوان مثال در «المقامة النيسابورية» عیسی بن هشام خصوصیات ظاهری قاضی را چنین وصف می‌کند: «**اجتاز بي رجلٌ قد لَبِس دَنِّيَّة و تحنَّك سُنِّيَّة**»[۱۷] و ابوالفتح اسکندری ویژگی‌های اخلاقیش را این طور به تصویر می‌کشد: «**هذا سوسٌ لايقع إلاّ في صوف الأيتام، و جرادٌ لايسقط إلاّ على الزّرع**

www.SID.ir

الـــحرام»[۱۸] (همان: ۱۶۴). و شاید این امر به این دلیل است که این شخصیت‌هـا گفـت و گوی چندانی را انجام نمی‌دهند تا بتواند معرّف آنها باشد.

نتیجه

شخصیت در داستانهای مقامات، محوری‌تـرین عنصـر داسـتانی بـه شـمار مـی‌رود کـه بدیع‌الزمان آنها را به گونه‌ای پرداخته است که خواننده با چشم آنها می‌بیند و بـا گـوش آنها می‌شنود. راوی در عین حال که سخنگوی اشخاص داستان است، ذره‌بینی است کـه خواننده به یاری وی جزئیات صفات و ویژگی‌های اشخاص دیگـر را مـی‌بینـد. وی بـا اسـتمداد از ویژگـی‌هـای تـودهٔ مـردم هـم عصـرش توانسـته اسـت حقیقـت نمـایی شخصیت‌هایش را بیشتر کند و به خواننده بقبولاند که شخصیت‌هایی به مانند آنچـه کـه در داستانهای مقامات می‌بیند، وجود دارد. شخصیت‌هایی که با حرکت و رفتار و گفتـار خویش سایر عناصر داستانی را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند و چشم اندازی واقعـی را پدید می‌آورند که خواننده را مجذوب خویش کـرده و او را وادار بـه پیگیـری حـوادث داستان می‌نماید، تا جایی که گمان می‌کند با حوادث واقعی و زنـده سـروکار دارد. ایـن شخصیت‌ها نه موجوداتی فرا زمینی و پیچیده هستند که در نزد خواننـده ارتباطشـان بـا واقعیت قطع شود و نه بسیار ساده و تک بعدی که خواننـده بـه راحتـی تمـام رفتـار و اعمال و گفتار آنها را پیش‌گویی کرده و سرانجام داستان را تشخیص دهـد. بـه عبـارت دیگر آنچه در کار شخصیت‌پردازی داسـتانهای بـدیع‌الزمـان باعـث مـی‌شـود کـه ایـن شخصیت‌ها تا این اندازه مورد اقبال عمومی واقع شوند این است که شخصیت‌هـای وی ساختگی و تخیلی نیستند بلکه وی آنها را بر اساس دیده‌ها و شنیده‌هـای خـود آفریـده است و در واقع وجود خارجی دارند.

بدیع‌الزمان خصوصیات فیزیکی، ذهنی، عاطفی، علمی، ادبی و... شخصیت‌های خود را از جامعهٔ آن روزگار گرفته است، بنابراین اختصاص دادن یکی دو پروتوتیپ (پیش شخصیت) به شخصیت‌های وی بسیار نابجاست. هرچند که می‌توان برخی از پروتوتیپ‌ها- شخصیت متکدی، حیله‌گر و مکار- را نسبت به برخی دیگر مؤثرتر دانست.

Archive of SID

www.SID.ir

پی‌نوشت‌ها

۱. عیسی‌بن هشام می‌گوید: پس آنچه که در دسترس بود به او بخشیدم، و از ما دور شد و رفت پس برخاستم و به دنبالش رفتم و دست در کمرش انداختم و به او گفتم آیا تو ابوالفتح نیستی، لبخندی زد و گفت: وای بر تو، این زمانه پر از حیله و نیرنگ است پس غرور، تو را فریب ندهد. پیوسته به یک حالت نباش، و با روزگار همانطور که می‌چرخد، بگرد.

۲. أن تَخِدُوا أکثر مِن أن تَعوا: که در عمل کردن نسبت به قول و گفتار بیشتر جدیت داشته باشید.

۳. به من رسیده بود از مقامات و سخنان ابوالفتح اسکندری آنچه که فرد گریزان را بدان گرایش بود و گنجشک را از شنیدنش، لرزه بر اندام می‌افتاد؛ و از اشعار او برای ما روایت شده بود، آنچه که از لطافت با اجزاء نفس آمیخته می‌گردید.

۴. پس با خودم گفتم که این مرد از ابوالفتح اسکندری ما فصیح‌تر است، که ناگهان متوجه شدم که او همان ابوالفتح است.

۵. تجارت پارچه [البز: پارچه‌ای از پنبه یا کتان] مرا به مسافرت به بلخ واداشت پس به آنجا وارد شدم در حالی که جوانی بودم آسوده خاطر و ثروتمند.

۶. در سن جوانی بودم و خود را برای رسیدن به آرزوها (خوشگذرانی) آماده کرده بودم و چشم به گمراهی دوخته بودم، تا اینکه به پختگی رسیدم و از زندگی بهرهٔ کافی بردم.

۷. عیسی بن هشام می‌گوید: آنگاه که بی نیازی مرا در برگرفت (بی نیاز شدم)، متهم شدم به اینکه مالی دزدیده‌ام و یا گنجی بدست آورده ام، پس شب مرا تحریک به حرکت کرد و اسب‌های راهوار، مرا در شب به سفر بردند در جاده‌هایی که کسی آنها را نپیموده بود و پرنده در آنها پر نزده بود، تا اینکه سرزمین ترس و وحشت را پیمودم، و به مکان امنی رسیدم و به آذربایجان رسیدم.

۸. به من رسیده بود از مقامات و سخنان ابوالفتح اسکندری آنچه که فرد گریزان را بدان گرایش بود و گنجشک را از شنیدنش، لرزه بر اندام می‌افتاد، و از اشعار او برای ما روایت شده بود، آنچه که لطافت با اجزاء نفس آمیخته می‌گردید و به جهت نازک اندیشی‌اش، اوهام کاهنان را بدان راهی نبود، و من بقایش را از درگاه خدا خواهان بودم.

۹. عیسی بن هشام می‌گوید: زمانی که از موصل باز می‌گشتیم و قصد رفتن به منزل داشتیم و قافله از دستمان رفته بود، و شترها و جهازش را از ما گرفته بود، اندک توان باقی مانده مرا به سوی یکی از روستاهای آن [موصل] کشاند در حالی که ابوالفتح اسکندری همراهم بود، پس گفتم: چاره چیست؟

۱۰. وارد بیمارستان بصره شدم و ابو داوود متکلم همراهم بود، پس دیوانه‌ای را دیدم که مدام نگاهم می‌کرد، سپس گفت: اگر گمان من درست باشد، شما غریبه هستید، پس گفتیم همین طور است، پس گفت: از کدام قوم (قبیله)خدا پدرشان را بیامرزد، پس گفتم: من عیسی بن هشام هستم و ایشان

Archive of SID

www.SID.ir

ابو داوود متکلم...

۱۱. انتحیتُ وفدَه: قصد رفتن به سویش کردم(خواستم به سوی او بروم).

۱۲. پس به او رسیدم و از اصل و نسب و زادگاهش سوال کردم، گفت از قبیلهٔ عَبْس و زادگاهم اسکندریه است، ... گفتم به کدام دانش‌ها آراسته‌ای؟ گفت، در هر زمینه‌ای بهره‌ای دارم کدام یک را می‌پسندی...؟

۱۳. به او گفتیم: چه چیز تو را از این هلاکت گاه ایمن داشته است؟ پس گفت: تعویذی که صاحبش غرق نمی‌شود...

۱۴. سرزنشم مکن، به هر شکلی که مرا می‌بینی. / منم آنکه تهامی و یمانی می‌شناسدم. / از هر خاک و از هر جایی می‌توانم باشم. / ساعتی در محراب و ساعتی دیگر در پای خم شراب. / در این روزگار هر که عاقل باشد چنین می‌کند.

۱۵. ای کاش باخبر بودم از احوال برادری که تنگدست شد (فقیر شد) و به سبب آن مشهور گردید. برادری که دیشب را در کنار من گذراند و به استراحت پرداخت و نمی‌دانم که امشب را در کجا بیتوته می‌کند. / خداوند فقر را پاداش خیر ندهد که او را آواره کرد و من مصیبت زده شدم.

۱۶. سپس سخنی گفت که لکه‌ای است بر صورت ادب، پس از ذکر و توضیح آن خودداری می‌کنیم.

۱۷. تحنَّک سنّیة: تخته کلاه و عمامه‌ای که ویژه اهل تسنن است پوشیده بود (بسته بود).

۱۸. این موریانه‌ای است که فقط اموال یتیمان را می‌خورد و ملخی است که جز بر مزرعهٔ حرام فرود نمی‌آید.

منابع

ابن الطقطقی، محمد بن علي بن طباطبا، **الفخري في الآداب السلطانية و الدول الاسلامية**، ایران، منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۴هـق

ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر، ۱۹۵۶م

أمين، احمد، **النقد الأدبي**، القاهرة، لجنة التأليف والترجمة و النشر ، ۱۹۵۲م

امین پور، قیصر، **مجموعهٔ کامل اشعار**، انتشارات مروارید، چ ۳، ۱۳۸۸هـش

بكر، أيمن، **السرد في المقامات الهمذاني**، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۸م

الثعالبي، أبو منصور عبدالملک، **يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر**، شرح و تحقيق مفيد محمد قميحة، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، الجزء الرابع، ۱۹۸۳م.

حسن، محمد رشدي، **أثر المقامة في نشأة القصةالمصرية الحديثة**، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۴م

Archive of SID

www.SID.ir

حمودي، هادي حسن، **المقامات من ابن فارس إلى بديع الزمان الـهمذانـي**، بيروت، منشورات دارالآفاق الجديدة، ۱۹۸۵م

دادخواه، حسن و جمشیدی، لیلا، عنصر «صحنه» در مقامات حریری و حمیدی، یزد، کاوش نامه، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۸۷هـ.ش.

ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا، **بدیع الزمان همدانی و مقامه نویسی**، سوره، ۱۳۷۸هـ.ش

روزبه، محمدرضا، **ادبیات معاصر ایران (نثر)**، تهران، نشر روزگار، چ۳، ۱۳۸۷هـ.ش

الشِّرِّيشي، أبوالعباس أحمد بن عبدالمؤمن القيسي، **شرح المقامات الحريرية**، تصحيح محمد عبدالمنعم الخفاجي، بيروت، المكتبة الثقافية، دون تا

شمیسا، سیروس، **انواع ادبی**، انتشارات فردوس، چ۳، ۱۳۷۳هـ.ش

ضيف، شوقي، **فنون الأدب العربـي الفن القصصي**، المقامة، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۴م

عتيق، عبدالعزيز، **الأدب العربـي في الأندلس**، بيروت، دارالنهضة المصرية، ط۲، ۱۹۸۰م

عوض، يوسف نور، **فن المقامات بين المشرق والمغرب**، بيروت، دارالفكر، ۱۹۷۹م

الفاخوري، حنا، **تاريخ الأدب العربـي**، تهران، انتشارات توس، چ۳، ۱۳۸۰هـ.ش

مبارک، زکي، **النثرالفني فـي القرن الرابع**، بيروت، منشورات المكتبة العصرية، ج۲، صيدا، دون تا

المقدسي، أنيس، **تطورالأساليب النثرية في الأدب العربـي**، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۹م

میرصادقی، جمال، **عناصر داستان**، تهران، انتشارات سخن، چ۳، ۱۳۷۶هـ.ش

نجلاء، علي حسين الوقاد، **بناء الـمفارقة فـي الـمقامات عند بديع الزمان الهمذانـي والـحريري**، دراسة أسلوبية، القاهرة، مكتبة الآداب، ۲۰۰۶م

نجم، محمديوسف، **فن القصة**، بيروت، دارالثقافة، چ۷، ۱۹۷۹م

الهمذانی، أبوالفضل أحمد بن حسين، **مقامات بديع‌الزمان الـهمذانـي** ، شرح علي بوملحم، بيروت، لبنان، دارو مكتبة الهلال، ۲۰۰۲م

یونسی، ابراهیم، **هنر داستان نویسی**، تهران، انتشارات نگاه، چ ۱۰، ۱۳۸۸هـ .ش

Archive of SID

www.SID.ir